**زندگی، آثار، و اندیشه های برتولت برشت**

**نویسنده : شکری فومشی، محمد**

برتولت برشت: زندگی، آثار، اندیشه‏ها، نوشته پروین حسن‏خانی، با مقدمه منوچهر ترابی، تهران، ناشر موءلف، 1384، 328 ص.

برتولت اویگن برشت (Bertolt Eugen Brecht)، شاعر و نویسنده نام‏آشنای آلمانی، در دهم فوریه 1898 در آوگْسْبورْگِ آلمان به دنیا آمد. وی در سال 1916 وارد دانشگاه مونیخ شد تا در آن فلسفه و پزشکی بخواند، اما در 1919 اولین نمایشنامه خود، بعل، را نوشت و روی صحنه برد و، به دلیلِ انتشارِ ترانه‏های نامفهوم، در 1932 گرفتارِ پیگرد و بازجوئیهای پلیسِ آلمان شد. از فوریه 1933، پس از روی کار آمدنِ هیتلر و یک روز پس از حریقِ رایشتاگ، تبعید و فرار و دربه‏دریِ وی آغاز شد: از سوئیس، فرانسه، دانمارک، انگلستان، فنلاند گرفته تا سرانجام امریکا. سالیانِ تبعید و دربه‏دریِ او، هرچند بسیار تلخ، دورانِ شکوفائیِ بیش از پیشِ او بود. شاهکارهای برشت مانند کله‏گردها و کله‏تیزها (1932)، ترس بزرگ، فقر رایش سوم (1935)، ننه دلاور و فرزندانش، زندگی گالیله (1938)، محاکمه لوکولوس، انسان خوب سچوآن (1939)، ارباب پونتیلا و نوکرش ماتی، صعود مقاومت‏پذیر آرتور و اویی (1941)، روءیاهای سیمون ماشار (1943)، دایره گچی قفقازی (1945) و بسیاری از آثارِ دیگرِ او در همین ایام نوشته شد.

برشت در 1947، دو سال پس از جنگِ جهانیِ دوم و سقوطِ نازیسم و پس از 14 سال خانه‏به‏دوشی و دربه‏دری، سرانجام به وطنش آلمان بازگشت و در برلن شرقی اقامت گزید. آخرین نمایشنامه او به نامِ روزهای کمون در این هنگام نوشته شد.

برشت، در 1955، به پاسِ تلاش برای گسترشِ صلح در جهان به دریافتِ «جایزه بین‏المللی صلح میان ملل» نایل آمد. وی، یک سال پس از آن، پس از تجربه تلخِ دو جنگِ جهانی و تحملِ سالها فشار و سانسورِ فکری، چه در وطن و چه در غربت، سرانجام در 14 اوت 1956 در برلن چشم از جهان فروبست.

کتاب برتولت برشت، نوشته پروین حسن‏خانی، که خود شاگردِ یکی از شاگردانِ برشت است، معرّفِ واقعیِ همه جنبه‏های این متفکّرِ بزرگ، فیلسوف تئاتر، و شاعرِ شهیرِ آلمانی است. این کتاب در سه بخشِ اصلی تدوین شده است: شرح زندگانیِ برشت و زمانه‏ای که او در آن می‏زیست؛ سبک و ویژگیهای کارِ برشت در حوزه تئاتر؛ معرفی و چکیده آثار نمایشی و نیز گزیده‏ای از مشهورترین اشعار او. همچنین، در این اثر، دیدگاههای متقابلِ برشت و دیگر اندیشمندان و هنرمندان بررسیِ انتقادی شده است. در این کتاب، هم هنردوستان می‏توانند چکیده بسیاری از نمایشنامه‏های برشت را بخوانند و هم اهلِ شعر و ادب با ترانه‏های سیاسی و اجتماعیِ او می‏توانند هماوا شوند.

خواننده، پس از خواندن کتاب، در خواهد یافت که آنچه برشت را از دیگران متمایز ساخت و به شهرت رساند سبکِ نگارشش بود. برشت انسانها را به اندیشیدن دعوت می‏کرد. او می‏خواست این نکته را تلقین کند که مردمِ عادی، هرچند کوچک در ظاهر، همچون ذرّات مادّه قدرت انفجار دارند. وی بر آن بود که تمدّنهای بزرگ به دستِ آدمهای کوچک بنا شده‏اند و هیچ اندیشه بزرگی بدون آدمهای ظاهراً کوچک نمی‏توانست به نتیجه برسد (ص 251ـ250):

چه کسی شهر هفت‏دروازه تِب را بنا کرد؟

در کتابها نام فرمانروایانی آمده است

آیا فرمانروایان تخته‏سنگها را به دوش کشیدند؟

و بابِل را که چندین و چند بار ویران شد،

چه کسی بازساخت...

آیا اسکندرِ جوان هند را تسخیر کرد؟

به تنهایی؟

با این حال، از نظر برشت، خوبی و نیکی در این دنیا استثناست و قاعده بر بدی و ظلم و جور گذارده شده است (ص 248):

نیکی را چه سود

هنگامی که نیکان درجا سرکوب می‏شوند

و هم آنان که دوستدارِ نیکان‏اند؟

اما بسیاری از اندیشه‏های نابِ برشت در نمایشنامه‏هایش جلوه یافته است. او به‏راستی سبکِ کار در تئاتر را متحوّل کرد. می‏دانیم پیش از برشت، سبکِ استانیسلاوسکی متداول بود. در این سبک، بهترین بازیگر کسی بود که چنان غرقِ نقشِ خود می‏شد که گویی فی‏المثل خودِ هملت باز زنده شده است. اما برشت به دنبالِ آفرینشِ بازیگر و تماشاگری متفکّر و منتقد بود؛ وی به دنبالِ تئاتری بود که، به جای تأثیرِ عاطفی و القا و تلقین، ظهور و بروزِ فکر و پویائی در اندیشیدن را موجب شود. هدف و غایتِ همه آثارِ برشت، در حقیقت، «سوق دادن انسانها به سوی آزاداندیشی» است. این رویکردِ برشت به تئاتر و نمایش با مبحثِ بیگانه‏سازی (Verfremdung) ــ یا به اصطلاحِ برخی از مترجمان فاصله‏گذاری ــ گره می‏خورد. در اینجا بیننده وادار می‏شود که در برابرِ آنچه روی صحنه نمایش می‏بیند موضعی منتقدانه اختیار کند؛ با پیراستنِ صحنه و تالار از هر گونه فضای احساسی، کوشش می‏شود که تماشاگر فقط ناظر نباشد، بلکه به تفکّر و عمل برانگیخته شود. برشت به تماشاگر می‏آموزد که «وقتی کلاه خود را از سر برمی‏دارد تا در جایگاه خود بنشیند و تئاتر ببیند، مغزش را پیوستِ کلاهش نکُند.»

من نمایشنامه‏نویسم و نشان می‏دهم آنچه را که دیده‏ام

من ریزش برف سهمناک را می‏بینم

و زلزله‏هایی را که پیش می‏آیند

کوههایی را می‏بینم که راه را بسته‏اند

و رودهای طغیان‏گر را،

اما برفِ سهمناکْ کلاه بر سر دارد،

و زلزله‏ها پول در جیب دارند،

و کوهها را ابزارهای حمل و نقل ساخته‏اند،

و رودهای طغیانی به پاسبانان فرمان می‏دهند.

از این همه پرده برمی‏دارم.

(ص 255)